گفت‌وگوی «جوان» با سه همرزم سردار شهید ناصر کاظمی به مناسبت ۶ شهریور سالروز شهادتش

شهیدی که قبل از انقلاب آتش به جان امریکا انداخت

علیرضا محمدی

جبهه‌های غرب و شمالغرب در دوران دفاع مقدس سرداران و مجاهدان بسیاری به خود دیده‌است که به دلیل غربت جبهه‌های این سامان کمتر به آنها پرداخته شده است. این مظلومیت تا به آنجاست که مقام معظم رهبری از کردستانات با عنوان سرزمین مجاهدت‌های خاموش یادکرده‌اند. سردار شهید ناصر کاظمی، از مؤسسان تیپ ویژه شهدا و قرارگاه منطقه‌ای شمالغرب موسوم به حمزه سیدالشهدا(ع) یکی از این سرداران کم نام و نشان است که در زمان شهادت نیز فرمانده سپاه پاسداران کردستان بود. اما با وجود همه رشادت‌ها و حماسه‌آفرینی‌هایش کمتر شناخته شده است. در سالگرد شهادت این سردار رشید به تاریخ ششم شهریورماه ۱۳۶۱ در گفت‌وگو با عباس درمان و محمدرضا فاضلی دوست از همرزمان شهید و همچنین برادر کوچک‌ترش مجید کاظمی، بخش‌هایی از خاطرات و زندگی این شهید بزرگوار را مرور می‌کنیم.

■■■

مجید کاظمی برادر شهید

شهید ناصر کاظمی در ۱۲ خرداد ۱۳۳۵ در خیابان تیموری اطراف خیابان قزوین به دنیا آمد و در زمان شهادت دانشجوی سال آخر رشته تربیت‌بدنی از دانشگاه تهران بود. شهید کاظمی از ورزشکاران خوب تهران بود که در دوره‌ای با مرحوم دهداری فوتبال کار می‌کرد. ناصر در سال ۵۳ وارد دانشگاه شده بود و از آنجا که مخالف رژیم بود، در سال ۵۶ که مسابقات کشتی در ایران برگزار شد و ورزشکاران مختلفی از کشورهای دنیا به سالن کشتی تهران آمده بودند به همراه دوستانش و در اعتراض به جنایت‌های امریکا پرچم این کشور را به آتش کشیدند. خود ناصر، پرچم این کشور را آتش زد که منجر به ایجاد تنش در مسابقات شد و ساواک بعد از یک هفته او را شناسایی، دستگیر و روانه زندان قصر کرد. این جریان در سال ۵۶ اتفاق افتاد که بعد از تظاهرات مردمی و فشار برای آزادی زندانیان سیاسی بعد از سه ماه از زندان آزاد شد.

برادرم از همان ماه اول که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شکل گرفت جزو اولین نفراتی بود که به سپاه ملحق شد و در پادگان ولیعصر کنونی دوره آموزشی را گذراند و بعد به سیستان و بلوچستان رفت. علت اعزام ایشان به شرق کشور هم به دلیل شرارت اشراری بود که برای مردم مزاحمت ایجاد می‌کردند. در آنجا ایشان کار فرهنگی انجام می‌داد تا بلکه گرهی از مشکلات مردم محروم سیستان گشوده شود. شهید کاظمی بعد از شش ماه کار فرهنگی در آنجا به خرم‌آباد رفت و سپس به کردستان اعزام شد.

خود من هم در مقطعی که ایشان در کرستان بودند سعادت همراهی‌اش را یافتم و در ۱۵ سالگی افتخار همرزی ایشان را به دست آوردم. در آنجا برادرم به همراه شهیدانی چون بروجردی، آبشناسان، قمی، گنجی‌زاده و... توانستند با به‌کارگیری مردم منطقه وحدت ملی را در آن دیار ایجاد کنند و ضربات سنگینی بر پیکره ضدانقلاب وارد کنند. ایشان در این راه خودش در صف اول نبرد بود و پیش از شهادت زخم‌های کاری هم برداشت. چنانچه در یکی از عملیات‌های پاکسازی نوده‌شه و نوسود که شهید ناصر کاظمی به عنوان فرمانده وارد معرکه شده بود به شدت مجروح و مجبور شده بود چندین کیلومتر راه را با پیکر زخمی و رنجور طی کند.

آزاده عباس درمان همرزم شهید

اما ماجرای مجروحیت شهید کاظمی در عملیات پاکسازی محور نوسود را از زبان همرزمش عباس درمان ادامه می‌دهیم که هنگام این اتفاق در کنار شهید ناصر کاظمی بود: من در سال ۶۰ با شهید کاظمی آشنا شدم. آن زمان ایشان فرماندار پاوه و فرمانده سپاه این شهر بودند. ما از شهر اراک به جمع یاران شهید کاظمی پیوسته بودیم که به همراه نیروهای زیرمجموعه ایشان در عملیات پاکسازی محور نوسود شرکت کردیم. در این عملیات از رودخانه سیروان عبور کردیم و به بلندی‌های مشرف به نوسود که در دست ضد انقلاب قرار داشتند، زدیم. قرار بود که توپخانه ارتش به فرماندهی شهید صیاد شیرازی حین عملیات، ضدانقلاب را هدف قرار دهد اما ما از حدی که قرارمان بود جلوتر رفته بودیم.

به هرحال در یورش اولیه توانستیم برخی از ارتفاعات را به کنترل خودمان درآوریم. اما چند ساعت بعد دشمن ضد حمله زد و به خاطر آنکه سایر نیروها نتوانسته بودند به اهداف‌شان برسند، ما هم مجبور شدیم ارتفاع مورد نظر را رها کرده و عقب بکشیم. اما در این حین شهید کاظمی مجروح شد. گلوله‌ای به پهلوی ایشان خورده بود که در نبود وسایل پانسمان، مجبور شده بود با جوراب جای زخم را ببندد. ایشان با همان وضعیت پا به پای ما راه می‌آمد. تعدادمان به چهار یا پنج نفر می‌رسید. به کنار رودخانه سروان که رسیدیم آفتاب در حال غروب بود. شهید کاظمی با توجه به تجربه‌ای که داشت به ما گفت اجازه ندهید به دست دشمن اسیر شوید. باید هرطور شده از تاریکی هوا استفاده کرده و از کناره رودخانه خودمان را به نیروهای خودی برسانیم.

در این هنگام شهید کاظمی جورابی که به دور بدنش بسته بود را باز کرد و خون و گل و لایش را در آب شست و دوباره آن را به زخمش بست. واقعاً آدم توانمند و پرطاقتی بود. روحیه بالایی هم داشت و در حالی که ما از فرط خستگی کم مانده بود از حال برویم او با زخمی که داشت می‌گفت: بچه‌ها ما صاحب داریم و کمک‌مان می‌کند.

منظور ایشان صاحب‌الامر حضرت‌قائم(عج) بود. شاید ۲۴ ساعت پیاده‌روی کردیم تا در نهایت به مقر خودی رسیدیم. به نظر من که شاهد آن همه روحیه و ایمان شهید کاظمی بودم، ایشان اسطوره استقامت، ایمان و ولایتمداری بودند.

محمدرضا فاضلی دوست و همرزم شهید

سردار شهید ناصر کاظمی جوانی بلندبالا، رشید و ورزشکار بود. فوتبال را به شکل حرفه‌ای کار کرده بود و وقتی بنده به جمع نیروهای تیپ ویژه شهدا پیوستم، ایشان در پادگان محل استقرار و هرجایی که فرصتی پیش می‌آمد، مسابقاتی را راه‌اندازی کرده و خودش نیز شرکت می‌کرد. در کنار این تفریحات، فرماندهی توانمند بود که هنگام شهادت مسئولیت تیپ ویژه شهدا را در کنار فرماندهی سپاه کردستان توأمان داشت.

وقتی قرار شد تیپ شهدا پاکسازی محور پیرانشهر به سردشت که ستون فقرات ضد انقلاب به شمار می‌رفت را به انجام برساند، شهید صیادشیرازی و آقای محسن رضایی به منطقه آمدند. آنها با هلی کوپتر مسیر عملیات را بازرسی کرده و به فرماندهان تیپ گفتند این عملیات از نظر ما به صلاح نیست و به هیچ وجه نباید انجام شود. اما شهید کاظمی و سایر مسئولان تیپ هم قسم شدند که این عملیات را انجام دهند.

به هر روی در کنار جاده اصلی پیرانشهر به سردشت، یک جاده فرعی وجود داشت که ضد انقلاب از آنجا تدارکات خود را حمل و نقل می‌کردند. اولین تحرک نیروهای ما در این عملیات، پاکسازی همین جاده فرعی بود که به خوبی انجام گرفت. خود شهید کاظمی هم طبق معمول جزو نیروهای پیشرو بود که در راه بازگشت از این جاده از پشت سر هدف گلوله دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. روحش شاد و یادش گرامی‌باد.

شهید کاظمی در جمع نیروهای تیپ ویژه شهدا به همراه شهید بروجردی

> **وقتی قرار شد تیپ شهدا پاکسازی محور پیرانشهر به سردشت که ستون فقرات ضد انقلاب به شمار می‌رفت را به انجام برساند، شهید صیادشیرازی و آقای محسن رضایی به منطقه آمدند. آنها با هلی کوپتر مسیر عملیات را بازرسی کرده و به فرماندهان تیپ گفتند این عملیات از نظر ما به صلاح نیست و به هیچ وجه نباید انجام شود. اما شهید کاظمی و سایر مسئولان تیپ هم قسم شدند که این عملیات را انجام دهند**

پرواز

گذری بر زندگی تا شهادت شهید رضا علی محمدی طرقی

می‌گفت آنقدر به جبهه می‌روم تا شهید شوم

صغری خیل فرهنگ

بحق فرمود امام خامنه‌ای که «شهدا چون آیه‌های قرآن مقدسند.»

شهیدرضا علی محمدی طرقی، یکی دیگر از هزاران شهیدی است که مسیر حق را از آیه آیه‌های قرآن گرفت و عاقبت بخیری چون شهادت نصیبش شد. علی محمدی تخریبچی بود که همواره در پی گمنامی می‌گشت و امروز پس از سال‌ها گمنامی به اذن خود، سعادت آشنایی و مرور زندگی تا شهادتش را نصیب ما کرد. آنچه در پی می‌آید به همت خانواده شهید رضا علی محمدی طرقی در شناسایی شهید است تا مروری بر گوشه‌ای از زندگی تا شهادت این شهید قرآنی داشته باشیم.

رضا در سال ۱۳۴۵ در منطقه ۱۵، تهران، در خانواده مذهبی به دنیا آمد. دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر نهاد. او از همان کودکی به کتاب دینی و قرآن علاقه زیادی داشت. در دوران راهنمایی بود که انقلاب شد. رضا با آگاهی و ایمان و پیام‌های امام همراه دیگران با تظاهرات و راهپیمایی با رژیم ستمشاهی مبارزه و برای شرکت در راهپیمایی‌ها دیگران را هم تشویق می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب و با شروع جنگ تحمیلی به عضویت بسیج مسجد امام حسن مجتبی(ع) (مسجد محله) درآمد. چون سن کمی داشت به فعالیت‌های تبلیغاتی و کارهای فرهنگی مشغول شد تا اینکه به عضویت شورای فرهنگی بسیج مسجد امام حسن مجتبی(ع) درآمد. از آن زمان دوران جدیدی در زندگی وی شکل گرفت. فعالیت‌های زیادی در برقراری کلاس قرآن داشت و قبل از نماز مغرب کلاس قرآن برپا می‌کرد و قرآن می‌خواند. در این زمان نه تنها هوش و ذکاوت بلکه اعتقادات و ایمان او، نظر همه را به خود جلب می‌کرد. انس به قرآن ایشان، در نظر خانواده زیاد بود. او همیشه وضوداشت و همراه خود جانماز، مهر و قرآن کوچکی حمل می‌کرد. هر زمان فرصتی پیدا می‌کرد قرآن می‌خواند. او هر شب قبل از خواب سوره واقعه می‌خواند. در ایام خاص مذهبی، در جلسات مخصوص آن شرکت فعال داشت در جلسات دعای کمیل، توسل، نوحه و سینه‌زنی شرکت فعال داشت. رضا عامل به قرآن بود و به گفته‌های خداوند، با عمل کردن احترام می‌گذاشت.

مرد میدان جهاد

در سال ۶۰ رضا در کلاس دوم راهنمایی درس می‌خواند که به عضویت بسیج مسجد محل درآمد. او در فعالیت‌های مسجد مشارکت و همزمان با آن در ستاد نماز جمعه هم فعالیت می‌کرد.

اولین بار در سال ۶۲ به عنوان بسیجی پس از گذراندن دوره آموزشی، عازم جبهه جنگ «جنوب» شده و به مدت سه ماه در تیپ زرهی ۲۰ رمضان مشغول انجام وظیفه شد. دومین بار به عنوان بسیجی در لشکر ۱۰ سیدالشهدا در یکی از گروهان‌های تخریب در جبهه جنوب به مدت سه ماه در مأموریت‌های مختلف انجام وظیفه کرد. به گفته یکی از مسئولانش «رضا روحیه بالایی داشت و در تمامی مأموریت‌ها به طور داوطلب شرکت می‌کردند» به همین خاطر به او توصیه شد تا به طور داوطلب به خدمت سربازی درآمده و در همان لشکر مشغول خدمت شود. از این رو رضا در سن ۱۷ سالگی به عنوان پاسدار وظیفه در تاریخ ۶۳/۹/۱۸ در جبهه مشغول انجام وظیفه شد.

کربلای ۵، رمز آسمانی شدنش

رضا در سال ۶۴ از ناحیه پای چپ مجروح و پس از گذراندن دوره نقاهت به مدت یک ماه، دوباره عازم جبهه شد. در پاییز ۶۵ خدمتش تمام شد. قبل از گرفتن پایان خدمتش با شنیدن مارش حمله کربلای ۵ در دی ماه ۶۵ دوباره به عنوان بسیجی از پایگاه مالک اشتر عازم جبهه شد و در ۵ بهمن ۶۵ در شلمچه در عملیات کربلای ۵ در سن ۱۹ سالگی به شهادت رسید. ۸ بهمن خبر شهادت او به خانواده داده شد و ۹ بهمن به خاک سپرده شد.

واگویه‌های مادرانه

زمانی که رضا مجروح شد و به خانه آمد من با دیدنش با آن چوب‌های زیر بغل خیلی ناراحت شدم، گفتم: الهی مادرت بمیرد. رضا در جواب گفت: چیزی نشده که شما دارید خودتان را ناراحت می‌کنید، من پایم به جایی خورده و کمی خراشیده شده، یک وقت به دیگران نگویید که من مجروح شده‌ام، شما اگر جای مادرهایی باشید که فرزندانشان پودر شدند چه می‌کردید؟ رضا با همین حرف‌هایش من را دلداری داد طوری که من دیگر نتوانستم حرفی بزنم. پس از دوره نقاهت، رضا چوب‌های زیر بغل خود را پس داد و گفت: من دوباره می‌خواهم به جبهه بروم. من به او گفتم: شما که هنوز پایتان کاملاً خوب نشده چرا می‌خواهید به جبهه بروید. رضا گفت: من می‌توانم در آنجا لااقل به رزمندگان یک لیوان آب بدهم و گفت خدایی که اینجا هست آنجا هم هست.

مسیر برگرفته از قرآن

رضا با اعضای خانواده خوش برخورد بود و در کارهای خانه کمک می‌کرد. اهل مطالعه و عضو کتابخانه بود. قرآن تلاوت می‌کرد و به معنای آن توجه داشت. به سوره واقعه علاقه خاصی داشت و هر شب قبل از خواب آن را یک بار تلاوت می‌کرد. به زیارت عاشورا و دیگر دعاها علاقه داشت و آنها را به کرات می‌خواند. با همسن و سال‌های خود مخصوصاً ایتام معاشرت می‌کرد. همیشه در نماز جمعه و نماز جماعت مسجد محل شرکت می‌کرد. نماز اول وقت او هیچگاه ترک نشد و نماز شب ایشان همیشه پا برجا بود.

می‌گفت آنقدر به جبهه می‌روم تا شهید شوم. به شهادت در راه خدا علاقه وافری داشت و به مال دنیا علاقه‌ای بسیار کم. چه نیک فرمودند که: «من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنیا»؛ «هر که خدا را شناخت از او ترسید و هر که از خدا ترسید از دنیا دل کند.» امام صادق (ع)

> **رضا به شهادت در راه خدا علاقه وافری داشت و به مال دنیا علاقه‌ای بسیار کم. چه نیک فرمودند که: «من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنیا»؛ «هر که خدا را شناخت از او ترسید و هر که از خدا ترسید از دنیا دل کند»**

جدول

جدول کلمات متقاطع

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۳۲۸

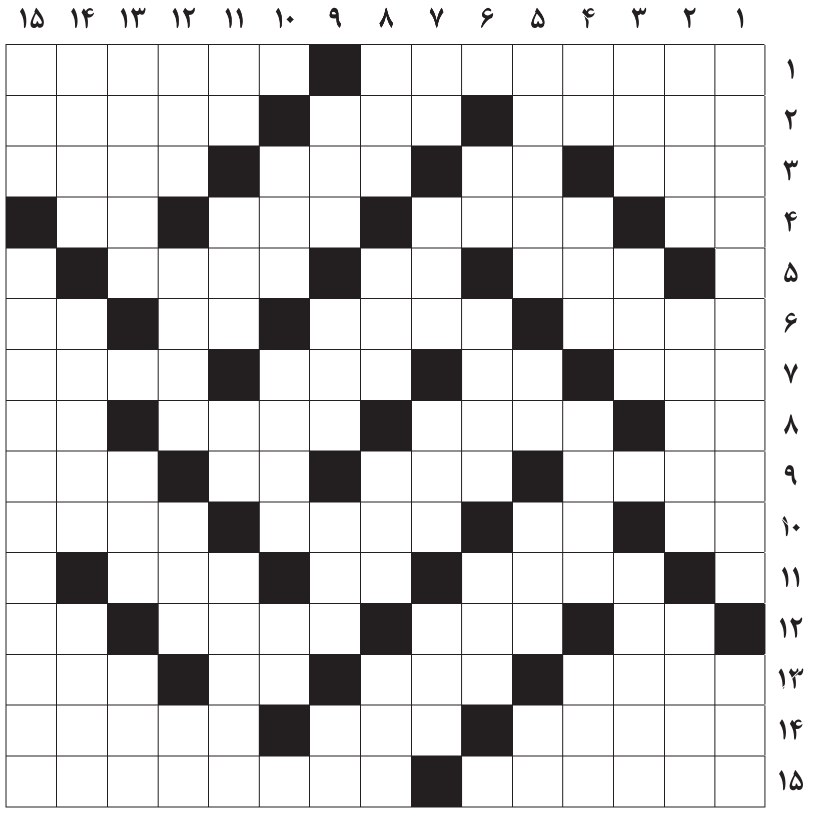

از راست به چپ

■ ۱- نام اوحدی مراغه‌ای، از شعرای متصوف آذربایجان- سم باکتری ■ ۲- بازرسی- از فرزندان نوح- مولف الغدیر ■ ۳- ترش و شیرین- از بت‌های جاهلی- کارزار- پول استرالیا ■ ۴- عدد توحیدی- قایق پارویی- رود مقدس هندوان- گفت و گوی اینترنتی ■ ۵- گودال- حسرت کویر!- لباس زنان هندی ■ ۶- نماینده قانونی- ایدئولوژی- نوعی رنگ مو- تکرار حرفی ■ ۷- سخن بیهوده- قلب دوم- کاشف آبله- جوهر پرینتر ■ ۸- شبکه و سایت- لایه محافظ دندان- از شهرهای خراسان شمالی- امر به گفتن ■ ۹- دیگ مسی بزرگ- تنگدستی- نگاه خیره- سازمان تجارت جهانی ■ ۱۰- حرف دهن کجی- فرار غریزی حیوان- نقاش ارژنگ- بیدار ■ ۱۱- از مناطق خوش آب و هوای اطراف نوشهر- بنده و جنابعالی- زشت‌تر ■ ۱۲- تلخ- فیلم هیچکاک- سفارش پیش از مرگ- سرکه ■ ۱۳- زبان- مقام و رتبه- ورزش مادر- ناحیه‌ای صنعتی در آلمان ■ ۱۴- دلیل روشن؛ حجت- مجموعه افراد متعلق به رشته شغلی معین- یاقوت ■ ۱۵- سفره نوروزی- مبدع روش آموزش ناشنوایان ایران

از بالا به پایین

■ ۱- از شاهکارهای نمایشی ویلیام شکسپیر- قسمت تیز کارد ■ ۲- کاغذ نقشه کشی- گاوچران- اسراف کننده ■ ۳- پرستار- شهری در بلژیک- ناپسند دانستن ■ ۴- برگ برنده- نارس- درجه درجه- مردم قرآنی ■ ۵- ظرف آبخوری- عدد دایره- دانه‌کش بی آزار- گیاه مرداب ■ ۶- رود آرام- سد و گیر- شایسته ■ ۷- از سوره‌های مکی- هست آذری- از بیماری‌های ریه- طمع و آزمندی ■ ۸- اسم- پول زور- اهلی و دست‌آموز- کنار ■ ۹- موت- تکیه کلام مغرور- کشتی رزمنده- از نت های موسیقی ■ ۱۰- از نام‌های انسان در قرآن- کاشف الکل- عدد قرن ■ ۱۱- بخار دهان- قدم- برج کج- از مربیان درگذشته فوتبال ملی کشورمان ■ ۱۲- درد چشم- واحد شمارش گردنبند- از منابع فقه- نفس سوزناک ■ ۱۳- سفیر- ایستگاه قطار- رودست خوردن ■ ۱۴- دختران- موسسه- حمام بخار ■ ۱۵- موی انگلیسی زبان- ضرب المثلی به معنی خشمگین شدن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴				
	۲	۶					۱	۹
	۹			۸		۴	۵	۳
	۶	۷						
			۴					۲
			۵					۶
					۱	۲		
۲							۳	
۸					۲	۹		

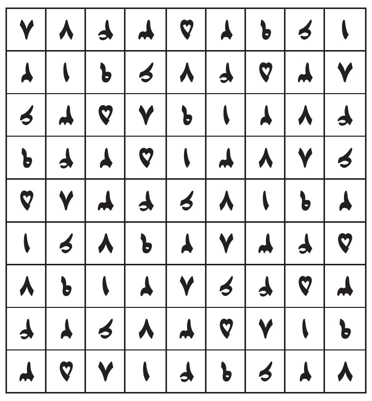

پاسخ جدول شماره ۴۳۲۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ر	ی	م	گ	ل	ی	■	ا	س	ت	ح	ص	ا	ل
۲	خ	ز	■	د	ا	ی	و	■	پ	ا	ل	س	■	ف	ی
۳	ل	ی	ن	■	ز	ل	■	ن	■	ر	هـ	■	ا	س	د
۴	■	ن	ی	ر	و	■	ت	ا	م	■	پ	ن	ی	ر	■
۵	پ	■	ا	ب	ی	■	غ	و	ل	■	ا	م	ر	■	س
۶	ز	هـ	م	■	ی	ی	ل	■	ا	خ	ت	■	ج	د	ی
۷	و	ل	■	گ	ل	ا	ب	■	س	ر	ی	ع	■	ک	د
۸	■	■	ت	ن	■	خ	■	■	■	ب	■	م	د	■	■
۹	ا	ب	■	ک	م	ت	ر	■	ا	ز	ب	ر	■	د	ل
۱۰	ی	ا	ن	■	س	هـ	ی	■	س	هـ	ا	■	د	ن	گ
۱۱	ا	■	م	ش	ت	■	ن	هـ	ی	■	ک	و	س	■	د
۱۲	■	ل	ا	م	ع	■	گ	ب	هـ	■	س	و	ت	ی	■
۱۳	ن	ا	م	■	م	ن	■	هـ	■	م	و	■	هـ	و	ا
۱۴	ا	ی	■	ت	ر	ک	هـ	■	س	ل	ا	م	■	گ	ر
۱۵	ن	ق	ش	ج	هـ	ا	ن	■	ا	س	ت	ع	د	ا	د